

قویمی و متن‌گرایی

حسن زختاره*

چکیده

بررسی برخی از نوشته‌های مهوش قویمی در دانشگاه و محیط غیردانشگاهی نشان می‌دهد که او به رویکردهای متن‌گرا اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. برخلاف بسیاری از کتاب‌ها که تنها به بازگویی و شرح نظریه‌ها بسنده می‌کنند، قویمی در سه کتاب شعر نو در بوتّه نقد، آوا و القاء و گذری بر داستان‌نویسی فارسی، پس از شناساندن اندیشه‌های صورت‌گرایی روسی و ساختارگرایی فرانسوی به هم‌سخنانش، برای اثبات کارآمدی‌شان در پژوهش‌های ادبی، از آنها در بررسی و واکاوی انواع متفاوتی از متن‌های ادبیات فارسی بهره می‌گیرد. جستار پیش رو می‌کوشد تا افزون بر نحوه به‌کارگیری قویمی از رویکرد متن‌گرا در تحلیل متن‌های فارسی، خاستگاه و پیامدهای این رویکرد را نیز واکاوی کند. گرچه قویمی در تحلیل شعرها و رمان‌های فارسی به‌مدد رویکرد متن‌گرا درست عمل می‌کند، اما گاه برخی از مبانی بنیادین آن را از جمله پرهیز از داوری و ارزش‌گذاری و هم‌چنین دوری جستن از ملی‌گرایی در بررسی ادبیات زیر پا می‌گذارد. پیوند عاطفی او با رویکرد متن‌گرا، چه در بخش نظری، چه در بخش عملی، چنان ژرف است که او نمی‌تواند به سنجش درستی از این رویکرد دست یازد.

کلیدواژه‌ها: قویمی، متن‌گرایی، صورت‌گرایی، ساختارگرایی، زبان‌شناسی، تحلیل ادبی.

* استادیار زبان و ادبیات فرانسه، عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران،
h.zokhtareh@basu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۲۹

۱. مقدمه

هرگونه پژوهشی در باب ادبیات پیش از شروع، به‌ناچار، باید تعریفی از انگاره ادبیات ارائه دهد. کاری بس دشوار، یا حتا ناممکن، که پیامدهای سنگینی در پی خواهد داشت. در حقیقت، نمی‌توان پیش از شناخت موضوع مورد بررسی به مطالعه آن پرداخت. به‌صورت کلی، رویکردهای متفاوت به ادبیات را می‌توان در دو دسته بزرگ جای داد. رویکرد نخست، یا همان رویکرد برون‌گرا، رویکردی نسبی‌گراست که ادبیات را در پیوند با یک بافت فرهنگی و برون‌زبانی خاص و انگاره تاریخ بررسی می‌کند و ادبیات را در گذر زمان متغیر به‌شمار می‌آورد. رویکرد دوم، یا همان رویکرد درون‌گرا، می‌کوشد تا عناصر تشکیل‌دهنده ادبیات یا سرشت آن را بررسی کند. در چنین رویکردی مطلق‌گرا و جهان‌شمول، تاریخ جایگاه چندانی ندارد (← Jouve, 1986: 15).

بی‌تردید، می‌توان گفت که بخش بزرگی از نوشته‌های مهوش قویمی^۱ رویکرد دوم را برگزیده است چه می‌کوشد ادبیات را در پیوند با توده زبانی آن بررسی و واکاوی کند. برای بررسی درستی این موضوع همین بس که به کتاب‌هایی چون شعر نو در بوتۀ نقد، آوا و القاء و همچنین گذری بر داستان‌نویسی فارسی و مقاله‌های بی‌شماری از قلم او نگاهی انداخت. این نوشته‌های قویمی در پی آن هستند تا از رویکردهای صورت‌گرا و ساختارگرا برای تحلیل شعر و رمان فارسی بهره ببرند. این تحلیل‌ها در بررسی شعر فارسی بیشتر از نظریه‌های صورت‌گرای روسی، و هنگام پرداختن به رمان‌های فارسی، از روایت‌شناسی (narratologie) یا «نظریه حکایت» (théorie du récit) (Adam, 1999: 4) پیروی می‌کنند. به‌طور کل می‌توان نوشته‌های یادشده را در رویکردهای متن‌گرا (← Valency, 1990: 155) گنجاند.

برای در کنار هم گذاشتن دو رویکرد متن‌گرا که قویمی از آنها بهره می‌برد، کوتاه یادآور شویم که صورت‌گرایی روس یکی از خاستگاه‌های ساختارگرایی به‌شمار می‌رود که در سال ۱۹۶۰ در فرانسه شکوفا شده است. بی‌گمان، تزوتان تودوروف در پیدایش ساختارگرایی نقش مهمی داشته است چه با تشویق ژرار ژنت (Gérard Genette) نوشته‌های بسیاری از نظریه‌پردازان صورت‌گرا را در کتابی با نام نظریه ادبیات از زبان روسی به فرانسوی برگردانده است (← زختاره، ۱۳۹۵: ۸۷-۸۸). اندیشه صورت‌گرایان در حوزه‌های متفاوت خود موجب پیدایش رویکردهای گوناگون متن‌گرا در فرانسه شده است که شاید بتوان روایت‌شناسی را یکی از مهم‌ترین آنها قلمداد کرد.

پژوهش کنونی بنا دارد تا پس از معرفی کوتاه نوشته‌های قویمی و برشمردن برخی از ویژگی‌های آنان، نخست بنیان‌ها و دلیل‌های پیدایش این رویکردهای متن‌گرا به ادبیات، یا همان صورت‌گرایی و ساختارگرایی، و خاستگاه آنها را بررسی کند. نظر به اینکه می‌توان رد و تاثیر رویکردهای یادشده را در دوران هم‌روزگار نیز یافت، این جستار در ادامه می‌کوشد تا تحول این رویکردها و به‌ویژه پیامدهای چنین رویکردهایی به ادبیات را در بحران هم-روزگار ادبیات یا پژوهش‌های ادبی، مخصوصاً در فرانسه، بررسی کند.

۲. متن‌گرایی در نوشته‌های قویمی

قویمی از رویکردهای متن‌گرا در بررسی شعر و نثر در ادبیات فارسی بهره می‌گیرد. او در بررسی‌های خود از گاه‌شماری پیروی می‌کند چه در دو کتاب نخست با استناد به صورت‌نگرایی روس به توصیف شعرهای فارسی می‌پردازد و سپس از روایت‌شناسی برای تحلیل چندین رمان فارسی بهره می‌جوید. آنچه در ادامه می‌آید معرفی کوتاهی است از سه کتاب او که پیش‌تر از آنها نام بردیم.

الف- شعر نو در بوتۀ نقد

قویمی در نخستین کتاب خود تلاش می‌کند تا با بهره‌گیری از اندیشه‌های صورت-گرایان روس در حوزه بررسی شعر، به‌ویژه اندیشه‌های رومان یاکوبسن، که «بر جنبه‌های صوری زبان شاعرانه تأکید» (قویمی، ۱۳۸۲: ۵) می‌کند توانایی رویکرد تحلیلی ساختاری-زبان‌شناختی را به‌ویژه در بررسی چهار شعر فارسی هم‌روزگار («مهتاب» نیما یوشیج، «سفر» سهراب سپهری، «بچه‌های اعماق» احمد شاملو و «باد ما را خواهد برد» فروغ فرخزاد) نشان دهد. او نخست هم‌سخنانش را با «روش تحلیلی یاکوبسن» (همان: ۷) آشنا می‌کند و سپس می‌کوشد تا با برشمردن ویژگی‌های این روش اهمیت و کارایی آن را نشان دهد. به باور او، تحلیل ساختاری-زبان‌شناختی از شعرهای فارسی به خوانندگان یاری می‌رساند تا «برخوردی ظریفانه‌تر و موشکافانه‌تر با متن داشته باشند». چنین رویکردی توجه آنها را معطوف «شگردهای زیبایی‌آفرین شاعر» (همان: ۹) می‌دارد و «بر صورت و قالب شعر تأمل می‌کند.» (همان: ۹) به باور قویمی، این روش ابزاری است کارآمد در نمایان ساختن «عناصر شاعرانه» متن که می‌تواند خاستگاه واکنش «ناخودآگاه و غریزی» خواننده به متن را توضیح دهد؛ «فرآیند»ی است «پویا» که منجر به «شکل‌گیری و ظهور مفاهیم»^۲ می‌شود و هم‌زمان «ستایشی آگاهانه و لذتی ژرف و پایدار را از آفرینش هنری میسر می‌سازد.» (همان: ۹)

ب- آوا و القاء

قویمی در دومین کتاب خود که انتشارات هرمس آن را در سال ۱۳۸۳ چاپ کرده است، تقریباً همان رویه کتاب نخست را در پیش می‌گیرد. این کتاب دو بخش دارد: بخش نخست آن (قویمی، ۱۳۸۳: ۷۵-۸)، بر پایه باور دیرینه‌ای که میان شعر و موسیقی پیوندی ناگسستنی برقرار می‌کند، به شناساندن اندیشه‌های زبان‌شناس فرانسوی، موريس گرامون، پیرامون ارزش القایی آواها می‌پردازد و سپس در تحلیل شعرهای مهدی اخوان ثالث از همان اندیشه‌ها بهره می‌گیرد. قویمی در بخش بعدی کتابش (قویمی، ۱۳۸۳: ۱۳۳-۸۱) روش تحلیلی یاکوبسن یا همان تحلیل ساختاری-زبان‌شناختی را که پیش‌تر در کتاب نخستش و برای تحلیل چهار شعر فارسی به کار برده بود با جزئیات به خوانندگان توضیح می‌دهد و سپس از آن در تحلیل شعر «هنگام» نوشته اخوان ثالث استفاده می‌کند.

ج- گذری بر داستان‌نویسی فارسی^۳

قویمی در کتاب سوم خود که در سال ۱۳۸۷ در انتشارات ثالث منتشر می‌کند، از شعر به نثر و از رویکرد صورت‌گرای روس به رویکرد ساختارگرای فرانسوی روی می‌آورد و بر آن می‌شود تا به‌ویژه با استفاده از اندیشه‌های ژنت در حوزه روایت‌شناسی و بررسی پیرامنتی (étude paratextuelle) به مطالعه عناصر پیرامنتی (به‌ویژه عنوان، زیرعنوان، پیشگفتار، سرلوحه و اهدائیه)، پیشگویه (incipit) و پسین‌گویه (clausule) هجده رمان فارسی در بازه زمانی ۱۳۰۵ تا ۱۳۶۸ بپردازد. او، همانند نوشته‌های پیشین خود، نخست در پیشگفتار کتابش انگاره‌های بنیادینی چون قرارداد خوانش (pacte de lecture)، افق انتظار (horizon d'attente)، پیشگویه، پسین‌گویه و پیرامنتیت (paratextualité) را برای خواننده‌اش توضیح می‌دهد. قویمی یکی از کارکردهای مهم پیشگویه را مشخص کردن نوع ادبی (قویمی، ۱۳۸۷: ۱۰) متن مورد بررسی می‌داند و با پیروی از همین اصل، هجده رمان را در هفت زائر تقسیم‌بندی می‌کند: عاشقانه، متعهد، واقع‌گریز، اجتماعی، طنزآمیز، اقلیمی و سورئالیست.

۳. قویمی به‌مثابه استاد دانشگاه

نخست کوتاه یادآور شویم که گرچه رویکرد متن‌گرای ساختارگرا، بسیار دیر و با تکیه بر صورت‌گرایی روس، در دهه شصت سده بیستم در فرانسه شکوفا شد و بسیار زود در دهه هفتاد هم بر نگرش به ادبیات در دنیا تاثیر گذاشت (← Compagnon, 1998: 12)، با این-

وجود نتوانست در برابر تاریخ ادبی که از سنتی دیرپا در فرانسه برخوردار بود دوام بیاورد. از همین‌رو، این رویکرد موفق نشد در دانشگاه‌های فرانسه جایگاه و اعتبار چندانی از آن خود سازد.

به باور کمپانیون، ژرار ژنت به‌درستی به مهم‌ترین دلیل زوال رویکردهای متن‌گرا در فرانسه اشاره می‌کند و آن هم ورود این رویکردها در نظام آموزشی کشور به‌ویژه در سطح دبیرستان بوده است (Compagnon, 1998: 13) که تودوروف نیز بعدها بر آن صحنه می‌گذارد (Todorov, 2007: 18-22). شِفِر نیز بر این باور است که ورود چنین رویکردی در آموزش ادبیات در دبیرستان‌های فرانسه از پویایی آن کاست و آن را نازا ساخت (Schaeffer, 2011, 23-24). البته نباید این نازایی را به تحلیل‌های ساختارگرا نسبت داد بلکه باید دلیل آن را در استفاده نظام آموزشی از آن جست. بنابراین، پیش از پرداختن به تأثیری که شغل قویمی در شیوه نگارش کتاب‌هایش به‌جای می‌گذارد، بر خود می‌دانیم که در همین ابتدا، برخلاف باور نادرستی که برخی در مدت چند دهه در کشورمان رواج می‌دهند، از به‌روز و جدید بودن این رویکردها و به‌ویژه جایگاه آنها در دانشگاه‌های فرانسه ابهام‌زدایی کنیم.

تردیدی نیست که فعالیت آموزشی و پژوهشی قویمی در دانشگاه رد خود را در نوشته‌های او به‌جا می‌گذارد. او در صفحه‌های آغازین هر سه کتابش (قویمی، ۱۳۸۲: ۵- قویمی، ۱۳۸۳: ۷- قویمی، ۱۳۸۷: ۷) یادآوری می‌کند که خاستگاه اولیه نوشته‌هایش طرح‌های پژوهشی‌ای بوده‌اند که او در دانشگاه شهید بهشتی انجام داده است. نگاهی کوتاه به فعالیت‌های پژوهشی قویمی هویدا می‌سازد که او از رویکرد متن‌گرا در نگارش مقاله‌های بی‌شماری نیز بهره گرفته است. همان‌طور که قویمی نیز به‌درستی اشاره می‌کند (قویمی، ۱۳۸۲: ۹) رویکرد متن‌گرا ابزار لازم را به خواننده‌اش می‌دهد تا بر توانایی‌های خود در خوانش متن بیفزاید، لذت بیشتری از آن احساس کند و به او در توضیح جنبه‌هایی از متن یاری می‌دهد که معمولاً در خوانشی معمولی بر همگان پنهان می‌ماند (Schaeffer, 2011, 28). بنابراین، یکی از دل‌مشغولی‌های او توضیح دادن نظریه‌ها است که بی‌گمان، از مهم‌ترین رسالت‌های یک استاد دانشگاه به‌شمار می‌رود. اگر بپذیریم که فعالیت‌ها در عرصه دانش در دو مقوله انتقال دانش و تولید دانش جای می‌گیرند، آن‌گاه نگارنده جستار پیش‌رو بر این باور است که قویمی در حوزه انتقال دانش، دست‌کم در این سه کتاب، موفق عمل کرده است.

از دیگر دغدغه‌های اصلی قویمی «فهم نظریه‌ها و اندیشه‌ها و کاربست آنها بصورت عملی و ملموس» (قویمی، ۱۳۸۳: ۸) است. می‌توان به چندین نکته پیرامون این هدف قویمی اشاره کرد. بی‌تردید، این جمله با اهداف محیط‌های آموزشی همخوانی دارد. در حقیقت، برخلاف بسیاری از نوشته‌ها که تعدادشان نیز کم نیست، نوشته‌های قویمی تنها به ترجمه و انتقال اندیشه‌ها در حد نظری بسنده نمی‌کند و می‌کوشد پس از درک‌شان آنها را توضیح داده و برای درک بهتر خواننده در متن‌های فارسی پیاده کند. با این وجود، به نظر می‌رسد این روند در همین مرحله متوقف می‌شود چه کاربست نظریه‌ها به صورت عملی در کتاب‌های قویمی تنها درستی و کارآمدی آنها را تایید می‌کند. این امر نیز تقریباً در تمامی نوشته‌های فارسی‌زبان که به بررسی کارآمدی رویکرد خاصی به ادبیات در متن‌های فارسی می‌پردازند مشاهده می‌شود.

در حقیقت، در هیچ‌یک از نوشته‌های بالا با بخشی مواجه نمی‌شویم که در آن نگارنده-شان با تکیه بر متنی ادبی کارایی رویکردهای متن‌گرا را به چالش بکشد، نارسایی آنها را برشمرد و درنهایت، یا آن رویکردها را یکسر ناتوان بخواند یا برای برطرف کردن کمبودشان پیشنهادی بدهد. بی‌گمان، می‌توان رد چنین روندی را در فرگشت بسیاری از نگرش‌ها به ادبیات در فرانسه جست. همین موضوع موجب می‌شود چندین پرسش اساسی به ذهن برسد. آیا به صرف اینکه قویمی توانسته به مدد رویکرد متن‌گرا تمامی متن‌هایی را که برگزیده است تحلیل کند می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که می‌شود از آن در واکاوی هر نوع متنی بهره برد؟ اصولاً متن‌ها طی چه روندی و بر اساس چه معیاری گزینش شده‌اند؟ آیا به صورت تصادفی انتخاب شده‌اند و رویکرد متن‌گرا به راحتی از پس تحلیل‌شان برآمده است یا اینکه توانایی رویکرد متن‌گرا در بررسی بسیاری از متن‌ها آزموده و درنهایت متنی انتخاب شده است که بر کارآمد بودن آن صحنه بگذارد؟ چه بر سر متن‌هایی می‌آید که ممکن است رویکرد متن‌گرا در برابر آنها ناتوان بماند؟ آیا موجب مردود شدن رویکرد می‌شوند یا به روند تکامل آن کمک خواهند کرد؟ و سرانجام اینکه یک رویکرد باید به خواننده در توضیح و درک بهتر متن ادبی یاری برساند یا اینکه متن‌های ادبی ابزاری باشند برای نشان دادن کارایی آن؟

با این وجود، جمله‌ای از قویمی در *گذری بر داستان‌نویسی فارسی* بسیار حائز اهمیت و کلیدی است. این جمله از این حیث درخور توجه است که قویمی برای اولین بار بر پایه باورها و ارزش‌های خود، برخلاف رویکرد غیرجانبدارانه، توصیفی و عینی متن‌گرایی،

ذهنیت خود را در متن مورد بررسی خود وارد می‌سازد. در حقیقت، قویمی از گفتن پسین-گویه فتنه نوشته علی دشتی خودداری می‌کند چه به باور قویمی آخرین بخش از این رمان «قضاوتی آن‌چنان غیرمنصفانه و بی‌رحمانه درباره زنان دربردارد که ما از ذکر آن اجتناب می‌ورزیم.» (قویمی، ۱۳۸۷: ۴۶) بی‌گمان، این بخش از متن که شاید قویمی با شتاب از آن می‌گذرد می‌توانست به او در به چالش کشیدن هرگونه رویکرد صرفاً متن‌گرا و عینی به یک متن ادبی که دربردارنده نیت، باورها و ارزش‌هایی خاص است یاری برساند. به هر حال قویمی در این بخش از متن خود نتوانسته است خود را در چارچوب رویکرد متن‌گرا محدود سازد و ذهنیت و شخصیت او در تحلیل متن مداخله کرده است. همین امر یکی از ویژگی‌های بنیادین و در عین حال ناسازه‌های رویکرد متن‌گرا را نشان می‌دهد که در بخش بعدی از آن سخن خواهیم گفت.

۴. پیدایش رویکردهای متن‌گرا

خاستگاه رویکردهای متن‌گرا را می‌توان در چندین پدیده جست که گاه ممکن است حتی متضاد به چشم آیند. شاید نخست بتوان رد صورت‌گرایی و ساختارگرایی را در خردگرایی فرانسوی و تجربه‌گرایی انگلیسی جست که در اثبات‌گرایی به اوج می‌رسند. جای دادن گفتمان‌های پیرامون انسان در مقوله علم و ظهور آنچه امروزه از آن با نام علوم انسانی یاد می‌کنیم می‌تواند گواهی باشد از برتری یافتن نگرش علمی در سامانه دانایی انسان سده نوزدهم و بیستم، حتی در پرداختن به پدیده‌های انسانی. یکی از پیامدهای چنین نگرشی برتری یافتن علوم طبیعی نسبت به مطالعات پدیده‌های انسانی است. بی‌گمان، یکی از شیوه‌های رایج برای جبران این عقده خودکم‌بینی در برابر علوم طبیعی شی‌وارگی موضوع مورد بررسی علوم انسانی است. نقطه شروع این پدیده را می‌توان در زبان‌شناسی ساختارگرای سوسور یافت که در آن زبان به پدیده‌ای قابل مشاهده بدل می‌شود تا بتوان آن را به صورت عینی مورد بررسی قرار داد. بدین ترتیب یکی از خصوصیت‌های بنیادین زبان به باد فراموشی سپرده می‌شود و آن هم کاربرد زبان توسط یک فرد متفکر در یک شرایط خاص است (Lederer, 1994, 92 ←).

دیگر خاستگاه رویکرد متن‌گرا را باید در فلسفه آلمان سده هجدهم، به‌ویژه نزد کانت، و پیدایش زیبایی‌شناسی و پدیده تقدس هنر جست. در حقیقت، به باور تودوروف، سده هجدهم شاهد ظهور هنرمند-خالقی است که با تقلید از جهان بیرونی، خردجهانی می‌-

آفریند منظم و منسجم. آنچه در این جهان هنری اهمیت دارد انسجام درونی آن است و نه انطباق آن با دنیای بیرونی. افزون بر این، برخلاف نگرش کلاسیک به ادبیات که هدف آن را بازنمایی و آموزش لذت می‌دانست، آفرینش اثر هنری دیگر هدفی در پی ندارد جز زیبایی. بدین ترتیب، اثر هنری قائم به ذات و مستقل از دنیای بیرونی می‌شود؛ انگاره‌ای چون درون-مانی (immanentisme) پدیدار می‌شود که از اصول بنیادین و زیربنای رویکردهای متن‌گرا به‌شمار می‌رود (← Todorov, 2007, 38-41).

در سده نوزدهم، اندیشه خودمختاری هنر وارد فرانسه می‌شود و به‌صورت هنر برای هنر^۵ در ادبیات فرانسه تجلی می‌یابد. ویلیام مارکس (William Marx) در جستاری با نام *وداع با ادبیات*^۶ از این دوران با نام دوران استقلال‌طلبی ادبیات یاد کرده و ریشه آن را در جدایی امر زیبا از امر والا در سده هجدهم می‌داند. ادبیات که در این سده و سده پس از آن، به‌مدد گذرایی و شفافیت زبان، دسترسی به جهان بیرونی را میسر می‌ساخت و حتی خود را در اعمال تغییرات در جهان بیرونی توانا می‌دید، رفته‌رفته دچار نوعی خودبزرگ-بینی می‌شود و پیوند خود را با زندگی قطع می‌کند.^۷ ادبیات با گسستن پیوندش با جهان، با انصراف از توصیف تاریخ و جامعه، خود به پروژه و هدف خود بدل می‌گردد و همواره در پی تماشای بازتاب خود در آب زبان است (← Tadić, 1994, 16). بدین ترتیب، ادبیات خودمختار، خودنگر، خودبازتاب و خودشیفته در نوعی ناگذرایی بنیادین گرفتار و محتوای اصلی آن سخن گفتن از فرمش می‌شود. می‌توان در این جریان یکی دیگر از سنگ‌بناهای رویکردهای متن‌گرا، یعنی همان انگاره ناگذرایی (intransitivité) زبان را یافت.

ناگذرایی زبان خود خاستگاه پیدایش تقابل زبان شاعرانه و زبان کاربردی و ارتباطی نزد صورت‌گرایان روس می‌شود که از فعالیت‌های اصلی آنان تلاش برای تعریف و بررسی «زبان شاعرانه» یا ادبیات بود. نخستین کسی که در گروه صورت‌گرایان به چنین موضوعی همت گمارد یاکوبینسکی (Jakoubinski) بود که با توجه به تخصصش در حوزه زبان‌شناسی مبانی زبان‌شناختی لازم برای این هدف را در بحثی پیرامون کاربردهای گوناگون زبان فراهم ساخت (← Todorov, 1984, 17-18). او ادبیات را نظامی زبان‌شناختی به‌شمار می‌آورد که در آن زبان دیگر ابزاری در خدمت هدفی بیرونی نیست و خود به هدف خود بدل می‌شود. بی‌گمان، دیگر نظریه‌پرداز صورت‌گرا که در اشاعه اندیشه‌های صورت‌گرایی و همچنین شکل‌گیری ساختارگرایی^۸ سهمیم بوده رومان یاکوبسن است که انگاره ادبیت (littérarité) و در نتیجه دستیابی به ویژگی‌های زبان شاعرانه از دل مشغولی‌های اصلی‌اش به‌شمار می‌روند.

بدین ترتیب، اگر وجود مستقل زبان شاعرانه پذیرفته شود، زین‌پس باید کوشید تا ویژگی‌های آن را به‌ویژه در اختلاف و دوری از زبان ارتباطی و زبان علم برشمرد. اگر زبانی به بیرون از خود ارجاع نمی‌دهد و «معنا را طرد می‌کند» (← Todorov, 1984, 21)، پس نخست بعد مادی‌اش یا همان دال اهمیت می‌یابد آن‌هم از این‌رو که یک اثر ادبی چنان ساختارمند و نظام‌مند است که خود به تنهایی شایان توجه است. در حقیقت، در غیاب غایت بیرونی، بر وجود غایت درونی صحنه گذاشته می‌شود، آن‌چه خود در اندیشه‌های کانت که پیش‌تر به آن اشاره شد ریشه دارد. یادآور شویم که گرچه صورت‌گرایان در رسیدن به هدف خود برای ارائه تعریفی از هستی‌فرا تاریخی ادبیات و ایجاد علم ادبیات ناکام ماندند، اما ساده‌لوحانه است که بیندیشیم خود از این مهم آگاهی نداشته‌اند. برای اثبات این موضوع همین بس که نگاهی انداخت به مقاله‌ای به قلم تینیانوف با نام «در باب تحول ادبی» (← Todorov, 1965, 120-137) که او در آن ادبیات را با تاریخ پیوند می‌زند. دیگر پیوند تاریخ با این گروه را باید در حیات آن دید. جریانی که می‌کوشید تا برای فرار از فشارهای نظام ایدئولوژیکی حاکم توجهی به بافت برون‌متنی نداشته باشد، سرانجام بر اثر فشارهای سیاسی همان نظام کمونیستی که وجودش را بر نمی‌تابید، رو به خاموشی نهاد^۹ و حتی نظریه‌پردازی چون یاکوبسن بر اثر رویدادهای تاریخی چندین بار مجبور به تغییر کشور محل اقامتش شد.

تردیدی نیست که خاستگاه‌های یادشده موجب پیدایش رویکردهای زبان‌گرا و متن‌گرا نمی‌شدند اگر زبان‌شناسی^{۱۰} نوین فرانسه یا همان زبان‌شناسی ساختارگرای سوسوری به وجود نمی‌آمد. این رویکرد به زبان‌شناسی برای اولین بار در تقابل با فقه‌اللغه و بررسی‌های تاریخی^{۱۱} و مقایسه‌ای زبان در سده نوزدهم، زبان را در خود و برای خود به شیوه‌ای در زمانی و درون‌مان بررسی کرد تا بتواند علم^{۱۲} زبان‌شناسی را پدید آورد. به باور این زبان‌شناسی، زبان مجموعه‌ای است نظام‌مند و بسیار منسجم که میان اجزاء تشکیل‌دهنده آن، که تعدادشان محدود است، روابط مشخصی بر مبنای افتراق و قیاس در خدمت این مجموعه برقرار می‌گردد و می‌توان این پیوندها را کشف و بررسی کرد^{۱۳}. گام بعدی را باید در ایجاد قیاس میان کارکرد زبان و دیگر پدیده‌های انسانی سراغ جست^{۱۴}. سرانجام این باور و نتیجه‌گیری که در تمامی شاخه‌های علوم انسانی می‌توان برای بررسی علمی پدیده‌های بشری از ساختار زبانی دستاوردهای و زبان‌شناسی بهره برد.

نقطه اشتراک تمامی اندیشمندان ساختارگرا را می‌توان در به چالش کشیدن فاعل شناسا و باور به وجود نوعی ناخودآگاهی یا سامانه دانست که زبان و دیگر پدیده‌های بشری را نظام‌مند و ساختارمند می‌سازد. یادآور شویم که با تزلزل فاعل شناسا، یکی از بنیان‌های اصلی تفکر دکارتی و خردگرایی از میان رفت. بی‌گمان، پیش از ساختارگرایی^{۱۵}، در اندیشه‌های نیچه، دورکیم، مارکس، فروید و سوسور شاهد متلاشی شدن فاعل شناسا هستیم. در عرصه پژوهش‌های ادبی و نقد ادبی، برتری یافتن ساختارها بر فرد، با نادیده گرفتن نویسنده^{۱۶} و انکار بافت تاریخی جلوه می‌کند. کوتاه یادآور شویم که در سمینار «نقد، امروز»^{۱۷}، فیلیپ داروس (Philippe Daros) خاستگاه پیدایش رویکردهای متن‌گرا و سرکوبی تاریخ را جنگ جهانی دوم و میراث بحرانی آن می‌داند (← مهیمنی، ۱۳۹۷، ۳۲۹-۳۳۱).

۵. پیامدهای متن‌گرایی

بی‌گمان، با پیدایش رویکردهای زبان‌گرا و متن‌گرا، پژوهش‌های ادبی و نقد ادبی از عناصر برون‌زبانی دخیل در آفرینش اثر ادبی، به‌ویژه نویسنده، روی‌گردان شده‌اند. کوتاه آنکه نویسنده به‌مثابه عاملی میانجی میان ادبیات و بافت اجتماعی و تاریخ به‌شمار می‌رفت. ریشه حرکت از نویسنده به سوی اثر یا برعکس، از اثر به سوی نویسنده، در همان باور به گذرایی زبان و کارکرد ابزاری و تزئینی زبان دارد که پیش‌تر به آن اشاره رفت. رویکردهای متن‌گرا، در واکنش طبیعی به رویکردهایی که متن، یا دست‌کم سرشت زبانی‌اش را نادیده می‌گرفتند، تمامی توجه خود را در محدوده متن معطوف کردند و بدین ترتیب، به باور بارت، زبان غیرشفاف و نوشتن به فعلی یکسر ناگذار بدل گشت. این تقابل میان دو گونه زبان، یا همان زبان گذرا و ناگذرا، به‌ویژه نزد صورت‌گرایان روسی و ساختارگرایان فرانسوی، تاندازه‌ای در تقسیم‌بندی ادبیات میان دو ادبیات فاخرِ خواص و ادبیات عوام، سهمیم است. یک چنین تقسیم‌بندی‌ای را می‌توان نزد نظریه‌پردازانی چون بارت و کریستوا نیز سراغ جست. می‌دانیم که حتی بارت، در اوج شکوفایی ساختارگرایی، بر مبنای همین تفاوت در استفاده از زبان، نویسنده را از نویسا (← Barthes, 1964, 138-144) و بعدتر متن‌نوشتنی را از متن‌خواندنی (← Barthes, 1970, 17) جدا می‌سازد.^{۱۸}

بدین ترتیب، به‌ویژه از اواخر سده نوزدهم، گونه‌ای ادبیات شکل می‌گیرد که رفته‌رفته از تعداد هم‌سخنانش کاسته می‌شود. اساساً گسستن پیوند ادبیات با واقعیت و جهان بیرونی از

یک سو، و اسارت آن در صورت، دنیای زبانی و ادبی از سوی دیگر، خواه‌ناخواه به «عوام» اجازه نمی‌دهد تا بتوانند به خوانش چنین متنی دست بزنند یا حتی کوچک‌ترین پیوندی میان دنیای ادبی و دنیای واقعی پیرامون خود برقرار سازند. صرف نظر از اینکه خاستگاه پدیده‌های یادشده چه هستند، این سرخوردگی خود موجب گسستن پیوند ادبیات با مردم می‌شود. که البته این واکنشی است طبیعی در برابر ادبیاتی که به باور آن ادیبیت با آفرینش متن مشکل و نفوذناپذیر هم‌معنی می‌شود. در چنین شرایطی، آفرینش ادبی به جستجویی پایان‌ناپذیر در امکانات زیبایی‌شناختی زبان بدل می‌گردد.

گویا چنین باوری پاک از یاد برده است که ادبیات در هر دوران به‌گونه‌ای یکسر متفاوت تعریف می‌شود و عادت‌زدگی به سراغ هر شگرد ادبی با هر میزان از کارکرد و لذت زیبایی‌شناختی می‌رود و مرز میان ادبیات خواص و عوام را از میان می‌برد تا ادبیات بتواند به حیات خود ادامه دهد. افزون برین، این برداشت از ادبیات مهم‌ترین کارکردهای ادبیات را پاک فراموش کرده است. تودوروف که خود در شکل‌گیری و گسترش اندیشه ساختارگرایی در فرانسه نقش غیر قابل انکاری داشته است و بهره‌گرفتن از رویکردهای متن‌گرا در آموزش ادبیات را بانی اصلی بحران ادبیات در دوران هم‌روزگار می‌دانست، در *ادبیات در مخاطره*^{۱۹} کارکردهای ادبیات را یاری رساندن به شناخت جهان و خود^{۲۰}، کاستن دردهای روحی و درونی، افزودن بر توان‌گری درونی خواننده، دست‌یابی به عشق و ایجاد پیوند انسانی با دیگر انسان‌ها می‌داند (← Todorov, 2007, 69-90). بی‌گمان، چنین کارکردهایی با ریشه‌شناسی لاتین واژه کتاب هم‌خوانی دارد که سرشت آن مخاطب-محور بودنش است و در آن پیام و هم‌سخن با هم‌پیوندی ناگسستنی دارند (← Nancy, 2005, 22). چنین اندیشه‌ای دیگر به اسارت ادبیات در هیچ‌گونه تقسیم‌بندی‌ای باور ندارد و به‌ویژه مرز میان ادبیات نخبگان و ادبیات عوام را در هم خواهد شکست.

با این وجود، نباید مزایای بهره‌گیری از زبان‌شناسی در پژوهش‌های ادبی را یکسر انکار کرد. نخست آن‌که در حوزه آموزش ادبیات، به‌ویژه تحلیل و تفسیر متن، این امکان برای دانش‌آموزان و دانشجویان فراهم می‌شود تا با دوری از هرگونه ذهنیت‌گرایی و ارزش-گذاری، راحت‌تر، آسان‌تر و به‌گونه‌ای عینی و «علمی» در باب متن‌های ادبی سخن بگویند؛ آن‌چه موجب افزایش محبوبیت و اهمیت رویکردهای متن‌گرا و زبان‌گرا شده است. گرچه نباید فراموش کرد که، از یک سو، حضور ساختارگرایی در دبیرستان‌های فرانسه موجب شد پویایی شناختی‌اش را از دست بدهد (← Schaeffer, 2011, 23-24)، و از سوی دیگر،

رویکردهای متن‌گرا نمی‌توانند لذت زیبایی‌شناختی‌ای را که متن در خواننده به‌وجود می‌آورد توضیح دهند و پس از مدتی به خوانشی مکانیکی، خشک و ریاضی‌وار بدل می‌شوند که گویی در آن نشانی از تبادل انسانی وجود ندارد. به‌نظر می‌رسد چنین رویکردی از خواننده انتظار دارد به ارزش‌هایی که یک متن ادبی حامل آن است بی‌تفاوت بماند. پرسش بنیادین این‌که آیا می‌توان از ارزش‌هایی که ناخودآگاه به خواننده انتقال می‌یابند مصون ماند؟ و اگر ارزش‌های متنی در تضاد با ارزش‌های خواننده باشند، او چه باید بکند یا چه واکنشی می‌تواند نشان دهد؟ این موضوع گواهی است بر یکی از نارسایی‌های رویکردهای متن‌گرا که در نوشته قویمی نیز رخ می‌نماید.

افزون برین، زبان‌شناسی رویای ایجاد علم ادبیات را در بسیاری از اندیشمندان به‌وجود آورده است. دیگر برخلاف نقد ادبی که تمام تلاش خود را برای توضیح یک اثر ادبی به‌کار می‌گرفت، نظریه ادبیات گونه‌ای فراادبیات به‌شمار می‌رفت که موضوع مورد بررسی آن نه یک اثر ادبی خاص، بلکه گفتمان ادبی بود که توانایی‌های ممکن ادبیات را نیز در بر می‌گرفت. چنین نگرشی به ادبیات، که می‌توان رد آن را به‌ویژه در نوشته‌های تودوروف و ژنت در بازه زمانی ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ سراغ جست، بیشتر در پی شناخت سرشت ادبیات بود و آینده‌گر نیز هم. البته این بدین معنی نیست که نمی‌توان از دستاوردهای نظریه ادبیات در خوانش متن‌های ادبی بهره برد. از سوی دیگر، داد و ستد میان نظریه ادبیات و نقد به تغییر، اصلاح و فرگشت اندیشه‌ها در نظریه ادبیات یاری می‌رساند.

شاید بتوان گفت که با پیدایش ساختارگرایی و استفاده از آموزه‌ها و دستاوردهای زبان‌شناسی در بیشتر رشته‌های علوم انسانی (مردم‌شناسی لوی‌ستروس، مطالعات ادبی رولان بارت، روان‌کاوی ژاک لاکان، جامعه‌شناسی لویی آلتوسر، فلسفه میشل فوکو و غیره)، برای نخستین بار، منجر به پیدایش مطالعات میان‌رشته‌ای شده است. البته پیدایش چنین پدیده‌ای ریشه در «میل به ترکیب دانش در سنت روشنفکری فرانسه» (سیم، ۱۳۸۸: ۲۰) نیز دارد. به هر روی، ساختارگرایی گفتگوی میان رشته‌های گوناگون علوم انسانی را شدنی ساخت، گرچه شاید، هم‌زمان با گسترش امپراطوری زبان و سلطه‌طلبی رشته‌هایی چون نشانه‌شناسی در بررسی تمامی پدیده‌های انسانی و فرهنگی، موجب ظهور گونه‌ای تک‌گویی در این دست از مطالعات نیز شد.

با این‌وجود، می‌توان گفت که ساختارگرایی به یکی از رویاهای گوت‌ه یا همان پیدایش ادبیات جهانی جامه عمل می‌پوشاند چه صورت‌گرایی و ساختارگرایی با هرگونه ملی‌گرایی

(← Schaeffer, 2011, 20-25) که از پیشینه‌ای طولانی در ادبیات و پژوهش‌های ادبی برخوردار بود مخالفت می‌کند. همین بس که نگاهی کوتاه به انواع گوناگون رویکردهای تاریخی به ادبیات انداخت تا به وجود ملی‌گرایی در آنها پی برد. در این صورت، اندیشه‌ی صورت‌گرا و ساختارگرای بی‌توجه به هر گونه معیار تاریخی و جغرافیایی در پی بررسی گفتمان ادبی و سرشت ادبیات است. همین امر نیز ورود آسان آن به دیگر کشورها، تاثیر فراوان بر پژوهش‌های ادبی و به‌ویژه تبادل ادبی در سده بیستم را میسر ساخت (← Schaeffer, 2011, 22-23). در چنین صورتی، هدف قویمی که می‌خواهد کارآیی این رویکردها را در بررسی شعر و رمان فارسی و ایرانی بسنجد بر ملی‌گرایی در ادبیات صحه می‌گذارد و بنابراین یکسر نادرست می‌نماید.

۶. نتیجه‌گیری

در دورانی که در ایران به رویکردهای متن‌گرا توجه ویژه‌ای می‌شد، قویمی با بهره‌گیری درست از اصول و مبانی این رویکردها، به‌خوبی متن‌های فارسی را واکاوی کرده است. او هم نظریه‌های این رویکردها را به فارسی‌زبان خود می‌شناساند و هم به‌صورت عملی کارایی آنها را نشان می‌دهد. با این وجود، او بسیار تحت تاثیر این رویکردها است و یکسر از آنها پیروی می‌کند چه در نوشته‌ او بخشی نیست که به کاستی‌ها یا ناکارآمدی‌های این رویکردها پردازد. پیوند عاطفی‌ای که قویمی با این رویکردها برقرار می‌کند چنان محکم است که او هرگز از آنها فاصله نمی‌گیرد تا به سنجش و داوری آنها دست بزند و یا حتی آنها را به چالش بکشد. این درحالی‌که رویکردهای متن‌گرا همواره بر حفظ فاصله میان متن و منتقد صحه می‌گذارند.

تردیدی نیست که چنین نگرش و باوری به هر نظریه، بالاخص در حوزه علوم انسانی، نه تنها جانبداری را از ما دور نمی‌سازد بلکه راه را برای پیشرفت یا تحول باز نمی‌گذارد چه در آغاز هرگونه پرسش‌گری را نادیده می‌انگارد. همین امر موجب می‌شود تا او در تنها بخشی که متن فارسی با ارزش‌های او درمی‌افتد رویکرد خود را به چالش نکشد و با شتاب از آن بگذرد. هر چند می‌توان این گذر عجولانه را پای آن گذاشت که او چندان هم به رویکردهای متن‌گرا باور نداشته است چه هم‌چنان درگیر داوری و ارزش‌گذاری متن است. گرچه خاستگاه نوشته‌های قویمی محیط فرهنگستانی است اما او می‌کوشد به‌مدد این رویکردهای «علمی» به خوانندگان عادی نیز در خوانش شعر و رمان یاری رساند. چنین

تلاشی درخور ستایش است اما نباید نادیده گرفت که نوشته‌هایی از این دست، بیش از آنکه به خواننده در درک بهتر متن کمک کند، از ادبیات ابزاری می‌سازد تا نخست کارایی خود را نشان دهد. ادبیات که شاید بهتر است به شناخت بهتر انسان و جهان بینجامد، ابزاری می‌شود در خدمت چنین رویکردهایی، آن‌هم رویکردهایی که برمی‌آشفتمند اگر ادبیات در خدمت هر چیزی به غیر از خود باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نگارنده این جستار به مدت دوازده سال در کلاس‌های درس سرکار خانم دکتر مهوش قویمی در دانشگاه شهید بهشتی شاگردی کرده است. او خوب به یاد دارد که استاد در انتقال دانش بسیار توانا بوده‌اند و همواره دانشجویان را به پرسش‌گری، تلاش و پشتکار در جستجوی دانش و به چالش کشیدن اندیشه‌ها دعوت می‌کردند. لذت خواندن و درک شعر و نمایشنامه‌های فرانسوی و نویسندگانی چون ژید، موریاک، سارتر و به‌ویژه پروست در کلاس درس ایشان نصیب او شده است. خانم دکتر قویمی او را با صورت‌گرایی روس، ساختارگرایی فرانسوی و اندیشمندانی چون یاکوبسن، بارت، ژنت و تودوروف آشنا کرده است و راهنمایی پایان‌نامه کارشناسی ارشد و مشاوره رساله دکتری او را برعهده داشته‌اند. او توانست دو مقاله نخست خود را («تحلیل ساختاری- زبان‌شناختی شعر «در قیر شب»» و «لوتره‌آمون و تقلید سخره‌آمیز») با بهره‌گیری از راهنمایی‌های ارزشمند استاد به چاپ برساند. نگارنده مقاله کنونی همواره قدردان خانم دکتر قویمی است و امید دارد در خوانش برخی از نوشته‌های استاد خویش به‌شیوه‌ای علمی و غیرجانبدارانه عمل کرده باشد.
۲. رد اندیشه کانت پیرامون زیبایی‌شناسی یا نظریه هنر در این جمله قویمی پیداست چه فیلسوف آلمانی زیبایی‌شناسی را نزدیک ساختن دو دنیای مادی و روحانی می‌دانست که می‌کوشد توجه مخاطب را به پیوند میان شکل و محتوا جلب کند (Culler, 2016: 51 ←). این اندیشه بنیان دومین کتاب قویمی نیز به‌شمار می‌رود.
۳. گرچه قویمی نقش خود را در انتخاب مهم‌ترین عنصر پیرامتنی این کتاب، یعنی عنوان آن، کم-رنگ می‌داند، با این وجود، نام این کتاب یادآور یکی از مهم‌ترین مبانی صورت‌گرایی یا همان انگاره دگرگونی است که اندیشه ساختارگرایی فرانسوی نیز به آن باور داشت (سیم، ۱۳۸۸: ۱۵). شاید اگر قویمی پس از تقسیم‌بندی رمان‌ها به ژانرهای گوناگون و مطالعه عناصر پیرامتنی در آن‌ها، اصل دگرگونی را در استفاده هر یک از این رمان‌ها از مجموعه قوانین و دستور هر ژانر، دست‌کم در سطح عناصر پیرامتنی، در درازنای زمان بررسی می‌کرد، هم‌گزینش تاریخی رمان‌ها توجیه‌پذیر می‌شد و هم کتاب جذابیت بیشتری داشت.

۴. البته بی‌شمارند نوشته‌هایی که در آنها صورت‌گرایان روس و ساختارگرایان فرانسوی کوشیده‌اند تا از نظریه‌های‌شان به صورت عملی و ملموس برای واکاوی یک متن ادبی بهره ببرند. شاید مهم‌ترین نمونه جستاری باشد به قلم یاکوبسن و لوی ستروس که می‌کوشد به شیوه‌ای یکسر زبان‌گرا و متن‌گرا شعر «گره‌ها» نوشته شارل بودلر را واکاوی کند. برای نمونه‌های بیشتر می‌توان تمامی شماره‌های مجله *بوطیقا* (Poétique) را بررسی کرد. این مجله شاید مهم‌ترین مجموعه‌ای باشد که به‌ویژه تحت نظر ژنت و تودوروف در معرفی و رواج رویکردهای زبان‌شناختی و متن‌گرا در فرانسه سهیم بوده است.

۵. مقاله‌ای با نام «متن ققنوس، متن خواری نزد لوتره‌آمون» از همین قلم نشان می‌دهد که لوتره‌آمون با محور قراردادن پارودی در اثر خود، پیش از گوتیه، یکسر منکر پیوند ادبیات با جهان بیرونی شده است. پیدایش پارودی در این حجم را می‌توان نقطه‌اوج گسستن پیوند میان ادبیات و واقعیت دانست. متن *آوزهای مالدورور* در پیوند با متن‌های دیگر و با خود شکل می‌گیرد.

۶. یادداشتی انتقادی از همین قلم با نام «نقدی بر کتاب *وداع با ادبیات*» در *نقدنامه زبان‌های خارجی* به معرفی و تحلیل این کتاب مارکس پرداخته است.

۷. یادآور شویم که برخی، برخلاف باور مارکس، گسستن پیوند ادبیات با واقعیت را نه کنشی خودخواسته از سوی ادبیات بلکه واکنشی از سوی آن به علم می‌دانند چه اثبات‌گرایی ادبیات را در شناخت و شناساندن امر واقع و در ارائه بازنمودی از واقعیت یکسر ناتوان قلمداد می‌کرد (← (Maurel, 1994, 64).

۸. در گذار از صورت‌گرایی به ساختارگرایی باید به نقش حلقه‌زبان‌شناسی کپنهاگ و در راس آن لویی یلمسو در دهه ۳۰ سده بیستم، حلقه‌زبان‌شناسی پراگ که به‌ویژه یاکوبسن در شکل‌گیری آن در سال ۱۹۲۶ دخیل بود، دیدار یاکوبسن و لوی ستروس در آمریکا به سال ۱۹۴۲ و ترجمه نوشته‌های برخی صورت‌گرایان به فرانسه توسط تودوروف در سال ۱۹۶۵ توجه داشت.

۹. پایان صورت‌گرایی را نباید پایان دغدغه‌های آنها پیرامون مباحثی چون تقابل دو زبان و ارائه تعریفی فراتاریخی از ادبیات دانست. به راحتی رد چنین اندیشه‌هایی را می‌توان چندین دهه بعد در فرانسه نزد نظریه‌پردازانی چون تودوروف، ژنت، به‌ویژه بارت در جستاری با نام «از علم تا ادبیات» سراغ جست. البته بارت نیز در ادامه کوشید تا دو رویکرد جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی به ادبیات را به هم گره بزند.

۱۰. بارت هنگام بررسی پیوند میان ادبیات و زبان‌شناسی در *غوغای زبان*، فن بلاغت را همان نظریه‌زبان به‌شمار می‌آورد و پیشینه‌چنین ارتباطی را در غرب دو هزاره و تا دروان نوزایی می‌داند. چنین پیوندی با سیطره‌خردگرایی و به‌ویژه اثبات‌گرایی از سده شانزدهم تا نوزدهم یکسر نادیده

انگاشته می‌شود (← Barthes, 1984, 17) مگر نزد نویسندگانی چون فلوربر، لوتره‌آمون، مالارمه و والرئ.

۱۱. زبان‌شناسی، در تقابل با تأویل که با پیروی از افلاطون وجود اندیشه را بر زبان مقدم می‌دانست، بر این باور بود وجود زبان بر اندیشه پیشی دارد و اصولاً زبان تفکر را ممکن می‌سازد (← Benveniste, 1966, 64).

۱۲. سوسور آگاه بود که گزاره‌های علمی در علوم طبیعی یکسر از دو انگاره زمان و مکان مستقل بودند اما گزاره‌های علمی در علوم انسانی یکسر زمان‌مند و مکان‌مند هستند. به‌نظر می‌رسد ناآگاهی از این موضوع موجب شده است تا استفاده از واژه علم در علوم انسانی و دیگر علوم طبیعی سوء تفاهم‌ها و اشتباهاتی را در پی داشته باشد. کوتاه یادآور شویم که حتی انگاره‌هایی چون شخص، زمان و مکان نیز در زبان‌شناسی بنونیست با شخص، زمان و مکان در علوم طبیعی تفاوت فاحشی دارند.

۱۳. اندیشه ساختارگرایی در تقابل با تفکر افلاطون قرار می‌گیرد چه فیلسوف یونانی دنیای محسوس را تقلید دنیای دیگری می‌داند که ارزش توجه و شناختن را دارد. ساختارگرایی با حذف دنیای مُثُل تنها به وجود یک دنیا، آن‌هم دنیای واقعی قابل مشاهده، باور دارد و می‌کوشد دستور درونی این دنیا را که به آن معنا می‌بخشد کشف کند. بدین‌گونه، برخلاف افلاطون که می‌اندیشید که به‌مدد فلسفه می‌توان به راه خروج از غار دست یافت و انسان را به وجود دنیای بیرون از غار خوش‌بین می‌کرد، ساختارگرایی با انکار هرگونه راه خروجی، انسان را در دنیای واقعی در بند ساختارها می‌داند. با این وجود، اندیشه ساختارگرا اسیر بدبینی نمی‌شود و برعکس نوعی شادی در پی دارد چه حاصل این اسارت در غار دانش است و دانش شادی‌آفرین (← Dekens, 2015, 10-11).

۱۴. بی‌تردید، در دهه ۵۰ سده بیستم دو زبان‌شناس سرشناس، یاکوبسن و بنونیست، در گسترش و شناختن اندیشه‌های سوسور بسیار سهمیم بودند.

۱۵. امیل بنونیست در دوران شکوفایی ساختارگرایی فاعل را در اندیشه‌های زبان‌شناختی خود وارد می‌کند و بدین ترتیب، با دوری جستن از زبان‌شناسی سوسوری که به بررسی لانگ می‌پرداخت، به بررسی پارول و حضور فرد در زبان می‌پردازد و با آفرینش انگاره‌ای چون گفته‌پردازی (← Benveniste, 1974, 79-88) شرایط را برای پیدایش کاربردشناسی زبان در دهه ۸۰ سده پیشین فراهم می‌کند. با این وجود، فاعل بنونیست با فاعل شناسای دکارتی تفاوت دارد زیرا دیگری را نیز در خود می‌گنجانند. ریکور در خود به‌مثابه دیگری (← Ricœur, 2015, 55-72) و بارت در غوغای زبان (← Barthes, 1984, 191-196) هر دو به‌خوبی وجود این فاعل زبانی و پیامدهای آن را در نوشته‌های بنونیست نشان می‌دهند.

۱۶. پیش‌تر در مقاله‌ای با نام «روند افول نقد نو در فرانسه» به خاستگاه‌ها و پیامدهای حذف انگاره فردگرایی و عنصر نویسنده در آفرینش ادبی و نقد ادبی پرداخته‌ام.
۱۷. دوست و همکار فرزانه‌ام مازیار مهیمنی در بخش نخست مقاله «بحران و امنیت نقد» شرح مفصّلی از این سمینار ارائه داده‌اند.
۱۸. به‌گونه‌ای ناسازمند، این موضوع هم ساختارگرایی را از حیث پابندی به مبانی‌اش به چالش می‌کشد و هم او را از برخی خرده‌گیری‌ها مصون می‌دارد. یکی از اصول بینادین ساختارگرایی که آن را در تقابل با رویکردهای پیشین قرار می‌دهد پرهیز از هرگونه ارزش‌گذاری و داوری است. در حقیقت، بارت با وارد کردن انگاره‌هایی چون نویسا و نویسنده یا متن نوشتنی و متن خواندنی به ارزش‌گذاری متن‌ها مبادرت می‌ورزد.
۱۹. محمدمهدی شجاعی در سال ۱۳۹۴ این کتاب را به فارسی برگردانده و به سال ۱۳۹۷، حسن زختاره در مقاله‌ای با نام «نقدی بر کتاب ادبیات در مخاطره، تودوروف و بحران ادبیات» آن را معرفی کرده است.
۲۰. ریکور یکی از مهم‌ترین هدف‌های ادبیات و تأویل را دست‌یابی به حقیقت انسانی می‌داند که گزاره‌های علمی در نیل به آن سراسر ناتوانند.

کتاب‌نامه

- تروتان، تودوروف (۱۳۹۴). *ادبیات در مخاطره*، محمدمهدی شجاعی، تهران: ماهی.
- زختاره، حسن، مهوش قویی (۱۳۸۸). «تحلیل ساختاری-زبان‌شناختی شعر «در قیر شب»»، *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، سال سوم، شماره سیزده، صص ۱۰۱-۱۱۳.
- زختاره، حسن (۱۳۹۵). «خوانشی از یک «بازخوانی»»، بررسی و نقد کتاب *نقد و نظریه‌های ادبی معاصر*، *پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، سال شانزدهم، شماره اول، صص ۸۱-۱۰۷.
- زختاره، حسن (۱۳۹۷الف). «روند افول نقد نو در فرانسه»، *پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، سال هجدهم، شماره هشت، صص ۱۶۷-۱۸۶.
- زختاره، حسن (۱۳۹۷ب). «نقدی بر کتاب ادبیات در مخاطره، تودوروف و بحران ادبیات»، *تقدنامه زبان‌های خارجی*، دوره ۱، شماره ۱، صص ۵-۱۰.
- زختاره، حسن (۱۳۹۷ج). «نقدی بر کتاب وداع با ادبیات»، *تقدنامه زبان‌های خارجی*، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۷-۲۴.
- سیم، استورات (۱۳۸۸). *ساختارگرایی و پاسا ساختارگرایی*، بابک محقق، تهران: فرهنگستان هنر و موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
- قویی، مهوش (۱۳۸۲). *شعر نو در بوتّه نقد*. تهران: دانشگاه هرمزگان.

۱۳۴ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیستم، شماره هشتم، آبان ۱۳۹۹

قویمی، مهوش (۱۳۸۳). *آوا و القا، رهیافتی به شعر اخوان ثالث*. تهران: هرمس.
قویمی، مهوش (۱۳۸۷). *گذری بر داستان‌نویسی فارسی*. تهران: ثالث.
مهیمنی، مازیار (۱۳۹۷). «بحران و امنیت نقد»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال هجدهم، شماره هشت، صص ۳۲۷-۳۶۵.

- Adam, Jean-Michel (1999). *Le Récit. Que sais-je?*, 6^e édition, Paris: PUF.
- Barthes, Roland, (1964). *Essais critiques*, Paris: Seuil.
- Barthes, Roland, (1970). *S/Z*, Paris: Seuil.
- Barthes, Roland, (1984). *Bruissement de la langue. Essais critiques IV*, Paris: Seuil.
- Benveniste, Emile (1966). *Problèmes de linguistique générale, 1*, Paris: Gallimard.
- Benveniste, Emile (1974). *Problèmes de linguistique générale, 2*, Paris: Gallimard.
- Compagnon, Antoine (1998). *Le démon de la théorie*, Paris: Seuil.
- Compagnon, Antoine (2007). *La Littérature, pour quoi faire?*, Paris: Fayard.
- Culler, Jonhathan (2016). *Théorie littéraire*, Paris: Presses universitaires de Vincennes.
- Dekens, Olivier (2015). *Le Structuralisme*, Paris: Armand Colin.
- Ducrot, Oswald (1973). *Qu'est-ce que le structuralisme? 1. Le structuralisme en linguistique*, Paris: Seuil.
- Genette, Gérard (1972). *Figures III*, Paris: Seuil.
- Genette, Gérard (1987). *Seuils*, Paris: Seuil.
- Jouve, Vincent (1986). *La Littérature selon Barthes*, Paris: Minuit.
- Jouve, Vincent (2001). *La Poétique du Roman*, Paris: Armand Colin.
- Lederer, Marianne (199۱). *La traduction aujourd'hui. Le modèle interprétatif*, Paris: Hachette.
- Marx, William (2005). *L'Adieu à la littérature. Histoire d'une dévalorisation XVIIIe-XXe siècle*, Paris: Minuit.
- Maurel, Anne (1994). *La Critique*, Paris: Hachette.
- Nancy, Jean-Luc (2005). *Sur le commerce des pensées. Du livre et de la librairie*, Paris: Galilée.
- Normand, Claudine (2000). *Saussure*, Paris: Les Belles Lettres.
- Ricœur, Paul (1990). *Soi-même comme un autre*, Paris: Seuil.
- Tadié, Jean-Yves ().
- Tadié, Jean-Yves (1994). *Le Récit poétique*, Paris: Gallimard.
- Todorov, Tzvetan (1965). *Théorie de la littérature, textes des formalistes russes*, Paris: Seuil.
- Todorov, Tzvetan (1977). *Qu'est-ce que le structuralisme ? Poétique*, Paris: Seuil.
- Todorov, Tzvetan (1984). *Critique de la critique*, Paris: Seuil.
- Todorov, Tzvetan (1987). *La Notion de littérature et autres essais*, Paris: Seuil.
- Todorov, Tzvetan (2007). *Littérature en péril*, Paris: Flammarion.
- Schaeffer, Jean-Marie (2011). *Petite écologie des études littéraires; Pourquoi et comment étudier la littérature*, Paris: Thierry Marchaisse.

Valency, Gisèle (1990). «La Critique textuelle» in *Introduction aux méthodes critiques pour l'analyse littéraire*, Paris: Bordas.

Zokhtareh, Hassan (2018), «Texte Phénix, La textophagie chez Lautréamont» in *Revue des études de la langue française*, 10(1), 59-68.

